

آوردن آن معاف داشته است.

در انتخاب واژه‌ها و تعبیرات نیز نمونه‌هایی از ناشیگری یا مسامحه می‌توان سراغ گرفت: از جمله در شواهد زیر: اگر صفتی را برای تمام جزئیات (به جای افراد) یک کلی ثابت کنیم بر کلی هم صادق می‌آید (ص ۳)، در طبیعیات احکام و قوانین همه قطعی و لازم‌الاجرا (تعبیر نامناسب) هستند (ص ۱۰)، قوانین حقیقی (به جای عینی) (ص ۱۱).

در مواردی اندک به ضعف تألیف یا عدول از منطق در کلام برمی‌خوریم: از جمله در نمونه‌های زیر: اجزاء تابع و مرتبط با یکدیگرند (ص ۸)، موجب امتیاز او (آدمی) از کاینات است (به جای از دیگر اجزای کاینات) (ص ۱۰)، منقول به معنی (به جای منقول به مضمون) (ص ۱۸)، انجام (به جای انجام دادن) این همه اعمال (ص ۶۷)، مردمان را... محتاج به حمله و چپاول همسایگان می‌نماید (به جای محتاج به حمله به همسایگان و چپاول کردن آنها می‌نماید) (ص ۱۲۸).


□

جواب به يك سؤال مقدّر برای راقم این سطور باقی می‌ماند و آن اینکه فکر بررسی کتابی که سالها پیش منتشر شده و مدتهاست به طاق نسیان افتاده و از گردش خارج شده، چگونه به خاطر او خطور کرده است. حقیقت این است که یکی از استادان تاریخ جویای این رساله برای مطالعه بود و مرا واسطه قرارداد تا نسخه‌ای از آن را به امانت برای ایشان ببرم. بردم و چون پس از رفع نیاز مسترد داشتند، به تفتن آن را ورق زدم و از قضا راغب شدم که به جدرساله را بخوانم. خواندم و چنان در من اثر کرد که اینجا و آنجا نزد دوستان از آن تعریف کردم. کار به آنجا کشید که معرفی آن در مقاله‌ای به من توصیه شد و پذیرفتم. این را هم بگویم که در جوانی، چند صباحی شاگرد رشید بودم، اما نه در درس تاریخ، بلکه در درس آیین نگارش دوره روزنامه‌نگاری، که در محل سابق دانشکده علوم سیاسی (در کوچه‌ای بین خیابانهای لاله‌زار و فردوسی) تشکیل می‌یافت و ضمن تحصیلات دانشگاهی در آن شرکت می‌کردم. استادی بود خوشروی و خوش‌محضر، کم‌سخن ولی نکته‌گو، از آن استادان که به شاگرد مطلب زیادی نمی‌گویند ولی توجهش می‌دهند که بسیار چیزها را نمی‌دانند و باید در پی دانستن و فراگرفتن باشد؛ به جای احسنت و آفرین گفتن نقد می‌کنند و متعلم را کمال جو بار می‌آورند.

باری آن تصادف و آن مقدمات و این سابقه آشنایی دست به دست هم داده موجب شدند که مقاله‌ای ساخته و پرداخته شود. اگر خدا بخواد و این اثر با ارزش ولی از یادرفته از نو به بازار آید سهمی از اجر معنوی آن نصیب مسود این اوراق نیز خواهد شد.

مولانا از نظر يك محقق ترك

نصرالله پورجوادی

 مولانا جلال‌الدین (زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها). تألیف عبدالباقی گولپینارلی. با ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ۵۱۲ صفحه

آثار مولانا جلال‌الدین امروزه به بسیاری از زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و تحقیقاتی که درباره او انجام یافته در مورد کمتر عارف مسلمانی صورت گرفته است. یکی از این زبانها زبان ترکی است. ترکها در واقع مولانا را به دلیل این که در قونیه می‌زیسته از آن خود می‌دانند، هر چند که ناگزیرند برای درک سخنان او به ترجمه آثارش متوسل شوند. به هر حال، اگر چه در زبان فارسی تاکنون دهها مقاله و کتاب مستقل درباره مولانا نوشته شده است، شناخت این نویسنده و شاعر فارسی زبان از نظرگاه کسانی که با او نوعی احساس «هم‌ولایتی» بودن می‌کنند می‌تواند برای ما فارسی زبانان آموزنده باشد، علی‌الخصوص که این نظرگاه از آن استاد و محققى باشد که عمری را صرف مطالعه و ترجمه و تحقیق در آثار و احوال و اوضاع اجتماعی زمان مولانا کرده باشد.

کتاب مولانا جلال‌الدین تألیف عبدالباقی گولپینارلی که اخیراً به همت دکتر توفیق سبحانی از ترکی به فارسی ترجمه شده است یکی از بهترین آثاری است که تاکنون درباره زندگی و آثار مولانا نوشته شده است. گولپینارلی که در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در استانبول متولد شده و در همانجا در سال ۱۴۰۲ (۱۳۶۱ شمسی) فوت کرده است شیفته زبان و ادبیات فارسی و بخصوص آثار مولانا بود. وی در استانبول و آنکارا به تحصیل ادبیات

فارسی و ترکی پرداخته و دوره دکتری خود را در دانشکده ادبیات آنکارا به پایان رسانده و در همانجا به تدریس ادبیات ترکی و فارسی پرداخته و چندین اثر مهم فارسی از قبیل مثنوی مولوی، دیوان حافظ، گلشن راز شبستری، منطق الطیر و الهی نامه عطار را به ترکی ترجمه کرده و بخصوص در زندگی و احوال مولانا سالها مطالعه و تحقیق کرده بود. حاصل تحقیقات او درباره مولانا کتاب حاضر است که نخستین بار در سال ۱۹۵۱ در استانبول چاپ شده و در سالهای بعد نیز با اصلاحات و تجدیدنظریها به چاپ رسیده است. احاطه مؤلف به آثار مولانا و تاریخ عصر او و دقت عالمانه و روش محققانه او این اثر را به صورت یک کتاب محققانه و قابل استفاده در آورده، و مطالعه آن نه تنها برای ترک زبانان بلکه برای فارسی زبانانی که به تاریخ ادبیات فارسی و بخصوص زندگی و احوال و آثار مولانا علاقه دارند بسیار راهگشاست.

کتاب گولپینارلی مشتمل بر دو باب است که مترجم آنها را «فصل» خوانده است. در باب اول زندگی و احوال مولانا و در باب دوم افکار و آثار او مورد مطالعه قرار گرفته است. باب اول این کتاب که با اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی قرن هفتم آغاز می شود و سپس با بحث درباره دوره های زندگی مولانا و ملاقاتش با شمس تبریزی و روابطش با صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی ادامه می یابد مهمترین و محققانه ترین قسمت این کتاب است. محققان فارسی زبان ایرانی تاکنون در تحقیقات خود کمتر به تاریخ اجتماعی و تصوف در آناتولی در قرن هفتم هجری توجه کرده اند، و باب اول این کتاب از این حیث می تواند تا حدود زیادی این کمبود را در زبان فارسی جبران کند. مطالب تاریخی این بخش همه مستند است و از روی تحقیق نوشته شده و مؤلف سعی کرده است زندگی مولانا را آنچنان که بوده است، به دور از شایعات و جعلیات و افسانه ها و خرافاتی که مریدان و دوستان در قرنهای بعد درباره مولانا بافته اند، ترسیم نماید.

باب دوم کتاب درباره افکار و آثار مولانا یا به عبارت دیگر تصوف اوست. متأسفانه این بخش به قوت و استحکام بخش اول نیست و حتی می توان گفت تا حدودی ضعیف است و مؤلف نقطه ضعفهایی از خود نشان داده است. بزرگترین نقطه ضعف مؤلف این است که به عمق مطالب عرفانی توجه نکرده است. وی اصولاً از ورود به مسائل عرفانی نظری عاجز است و دیدش نسبت به تصوف محدود است. با محیی الدین ابن عربی و شاگردش صدرالدین قونبوی اصلاً میانه خوشی ندارد و هر جا که فرصتی به دست آورده است به شیخ اکبر و شیخ کبیر (محیی الدین و صدرالدین) طعنه زده است. مخالفت گولپینارلی با محیی الدین در این کتاب تا حد دشمنی آشکار می رسد، چنانکه حتی به وی نسبت «خودپرستی و خودبینی بیکران» (ص ۳۷۶) می دهد. این

خصومت نه تنها نسبت به محیی الدین و صدرالدین و عرفان آنان ابراز شده، بلکه به طور کلی گولپینارلی عرفان نظری را به جد نمی گیرد و هر جا که مراد عرفا را نمی فهمد تعبیراتی چون «اوهام» و «خیالات واهی» و «خیالات باطل» را در مورد آن به کار می برد، بدون این که به خود زحمت درک آن را بدهد و باز بدون این که فکر کند که به هر حال مولانا هم دارای این قبیل افکار و عقاید بوده است، هر چند که مکتب عرفانی او با محیی الدین فرق داشته است. شیفتگی گولپینارلی نسبت به مولانا موجب شده است که این خال را بر صورت معشوق نبیند. او آنچه را که در مولانا می پسندیده دیده و از آن تمجید کرده، و آنهم اساساً جنبه های اخلاقی و انسان دوستی مولانا است. همه هنر مولانا از نظر این محقق ترک در این خلاصه می شده است که مردم را دوست داشته و اهل تسامح بوده و با کافر و مسلمان و مشرک با عطف و رفتار می کرده، و با مردم و در میان مردم بوده و به زبان مردم سخن گفته است.

در اینجا باید یاد آور شد که ستایش از مولانا، یا هر نویسنده و شاعر دیگر، به دلیل انسان دوستی و شفقت به خلق نه تنها گناه و جرم نیست، بلکه کاری است در خور تمجید. در روزگاری که بسیاری از خلائق از حقوق اجتماعی محروم بودند و عده ای زورگو و قلدرد عده ای دیگر را استثمار می کردند و انواع و اقسام شکنجه ها را نسبت به مردم روا می داشتند و در دوره هایی که لشکریان مغول شهرها را با خاک یکسان می کردند و به صغیر و کبیر رحم نمی کردند، جان مردم عادی ارزش نداشت و بسیاری را به جریمه های واهی به دار می آویختند و بعضی را زنده بگور می کردند و بعضی دیگر را در آتش می سوزاندند یا زنده زنده پوست از تنشان می کنند، وقتی کسانی پیدا می شدند که مردانه در مقابل ظلم می ایستادند و شعر و هنر خود را در دفاع از حقوق و جان و مال مردم به کار می بردند، شرط انصاف آن است از این قبیل نویسندگان و شعرا به حق تمجید شود. بسیاری از مشایخ صوفیه از جمله مولانا دارای این مروت و شفقت نسبت به خلق بودند و اگر پاره ای از محققان امروزه سعی می کنند از این نهضت و این دسته از مشایخ تمجید و ستایش کنند، سعیشان مشکور باد! ولی نکته اینجاست که محققان و نویسندگانی که از روحیه انسان دوستی مشایخ صوفیه ستایش می کنند در راهی قدم

می گذارند که به الحاد می انجامد. اکثر کسانی که مانند گولپینارلی از انسان دوستی صوفیه ستایش می کنند متأثر از «اومانیسیم» غربی اند. البته در اسلام و در تصوف نوعی «اومانیسیم» (اگر بتوان این اصطلاح را مسامحتاً به کار برد) وجود دارد. اسلام و مکاتب عرفانی اسلامی مانند همه ادیان آسمانی برای انسان قدر و منزلتی والا قایل اند و شفقت به خلق و پرهیز از ظلم یکی از اولین و مهمترین دستورات دینی به شمار است. ولی این شفقت و انسان دوستی را نمی توان مطلق گرفت و با افکار زاییده از «اومانیسیم» غربی یکی پنداشت. «اومانیسیم» غربی مذهبی است که اصالت را به انسان می دهد و انسان دوستی غایت همه اندیشه ها و آراء و اعمال انسان فرض می شود، ولی در اسلام و در تصوف و عرفان اسلامی انسان دوستی شرط راهی است که نهایت آن خداست. خدمت و شفقت به خلق در اسلام لازمه خدمت به خالق و پرستش اوست. بنابراین انپسان دوستی در تصوف شرط رسیدن به مقصد و مقصود نهایی است نه خود مقصود. از این رو نمی توان اسلام و تصوف و عرفان اسلامی را متهم به «اومانیسیم» کرد. اسلام و تصوف و عرفان اسلامی و رای «اومانیسیم» غربی است. گولپینارلی وقتی می گوید که مولانا «فردیت خود را به کناری می نهد و در انسانها مستحیل می گردد» (ص ۲۸۲) و «تنها به انسان و انسانیت می اندیشد» (ص ۳۳۱) یا «مولانا کمال هستی مطلق را در انسان و انسانیت می بیند... و در همه جا به انسان سجده می کند و دوستان و مریدانش در برابر انسان به سجده می افتند» (ص ۳۰۸) یا در جای دیگر می گوید «مولانا عبد را به مقام الوهیت می رساند» (ص ۳۱۲) و «چیزی جز انسانیت را نمی شناسد» (ص ۳۲۸) دانسته یا ندانسته در دامی می افتد که مکتبها و ایسمهای جدید غربی و در رأس آنها «اومانیسیم» در برابر او گسترده است. استنباطهای این محقق ترك، مانند استنباطهای بعضی از محققان هموطن ما، که به مولانا به عنوان مروج مذهب «اومانیسیم» می نگرند ناشی از خود باختگی نسل شرقیان غربزده ای است که گمان می کنند برای این که بزرگان و به طور کلی سابقه فرهنگی خود را در نظر جهانیان قابل قبول و ارزنده بنمایند باید افکار آنان را در قالبهای محدود «ایسمهای» غربی قرار دهند، حرفهای «گنده گنده» و بی معنی بزنند و مثلاً بگویند «اسلوب حاکم بر اشعار مولوی ایده آلیسم است» (ص ۴۰۸)، غافل از این که همه عظمت مولانا و امثال او در این است که تفکر او از همه این ایسمها فراتر است، و انسان دوستی او از نوع انسان دوستی ای که گولپینارلی و امثال او از آن ستایش می کنند نیست. مولانا و مولاناها از این نوع «اومانیسیم» گذشته اند و حتی اگر وقتش باشد به خاطر خالق از همه خلق می گذرند. اگر گولپینارلی به این غزل از دیوان شمس توجه

عبدالباقی گولپینارلی

کرده بود و معنی آن را درک کرده بود اتهام اومانیسیت بودن به مولانا نمی زد.

تو مرا جان و جهانی چه کنم جان و جهان را
تو مرا گنج روانی چه کنم سود و زیان را

....

ز همه خلق رمیدم، ز همه باز رهیدم

نه نهانم نه پدیدم، چه کنم کون و مکان را

ز وصال تو خمارم سر مخلوق ندارم

چو ترا صید و شکارم چه کنم تیر و کمان را

روی هم رفته، بخش دوم کتاب گولپینارلی به خوبی بخش اول که درباره زندگی و احوال مولانا است از کار در نیامده و علت آن هم این است که او بیشتر محقق و پژوهنده است تا متفکر. با همه این احوال، ارزش کتاب در حدی است که ترجمه آن به فارسی خدمت ارزنده ای بوده است که مترجم به عهده گرفته است.

ترجمه کتاب بسیار خوب است، و الحق یکی از بهترین ترجمه هایی است که بنده در سالهای اخیر دیده است. نثر و کلام مؤلف گاهی بسیار پخته و شاعرانه است، و مترجم توانسته است این پختگی و ذوق را به فارسی منتقل کند. نثر فارسی مترجم اصلاً بوی ترجمه نمی دهد، و غث و سمین در آن دیده نمی شود. خواننده در سراسر کتاب هرگز احساس نمی کند که يك اثر ترجمه شده را می خواند. متن اصلی کتاب برای مقابله آن با ترجمه فارسی در اختیار نگارنده نبود، و اگر هم بود باز نمی توانست آنها را مقابله کند. ولی در جملات و عبارات و نقل قولها و یادداشتها و ارجاعات دقت و ذوق مترجم کاملاً مشهود است: گاهی مترجم از روی مسامحه کلماتی غیر دقیق که بعضاً جزو اغلاط مشهور شده است به کار می برد، مانند «منیت» به جای «انانیت» یا «منی» (ص ۳۰۲ و ۳۱۷)، «دنایای دیگر» به جای «عالم دیگر»، «سرای دیگر»، یا «آخرت» (ص ۲۹۱ و جاهای دیگر) و

در بردارنده يك مقدمه و يك پیشگفتار است به اضافه فهرس گوناگون و مفید. گرچه مؤلف فاضل در مقدمه کتاب گفته است که در این جستجوگری بیشتر آخباری بوده است و در مسائل عرفانی- ادبی فقط روایتگر (صص ۱۰-۱۱)، باز هم خواننده نکته‌یاب می‌تواند در جای جای کتاب اجتهاد شخصی مؤلف را در توضیح و حل مشکلات اشعار حافظ ببیند، اجتهادی که گاه حاصل آن نکته‌یابیهای دقیق و ارزنده‌ای است.

مشکل اصلی کار مؤلف مربوط می‌شود به چگونگی تدوین کتاب. مؤلف بر آن بوده است که تمام اشعار حافظ را در دو بعد ظاهری (= ادبی) و عرفانی شرح کند، آن هم بر اساس منابعی که در اختیار داشته است. همین گستردگی موضوع یعنی تفسیر ابیات در دو بعد ادبی و عرفانی بر اساس منابع موجود، آن هم با شیوه نقل و روایت و با پرهیز از تفسیر به رأی (ص ۱۱ مقدمه) و در حقیقت پرهیز از نقد و بررسی، لطمات اساسی بر کیفیت تحقیق مؤلف وارد آورده است: نخست آنکه شرح و تفسیر مصطلحات و اشعار عرفانی حافظ بر اساس فرهنگها و متون مختلف بدون بازآفرینی و بازشناسی جهان‌بینی عرفانی شاعر بر مبنای سروده‌های او، اگرچه شاید بکلی عبث و بی‌فایده نباشد، چندان هم کارساز و مفید نیست، زیرا موضوع جنبه‌های عرفانی اشعار حافظ خود موضوع مستقل و گسترده‌ای است که بیش از همه باید در ارتباط با سروده‌های شاعر و در مرحله بعد با توجه به متون عرفانی مورد بررسی قرار گیرد. نگارنده معتقد است پیش از آنکه چنین کار عظیمی صورت گیرد باید متن منقحی از دیوان حافظ فراهم آید (که در این خصوص با چاپ حافظ خانلری تقریباً کار اصلی تمام شده است) و آن‌گاه در ادامه شرح ارزشمند سودی تمام سروده‌های حافظ در همان بعد ظاهری (ادبی) يك بار به‌طور کامل، در زمینه لغات و ترکیبات، معانی و ارتباط ابیات با هم و قرائتهای مختلف آنها توضیح و شرح شود و اشتباهات شرح سودی تصحیح گردد. سپس با فراهم آمدن چنین متنی کار اصلی تفسیر، در ارتباط مستقیم با سروده‌های حافظ به‌دست استادان فن آغاز شود. چون این کارها هنوز به‌طور اساسی صورت نگرفته است می‌توان دشواری کار مؤلف را در تألیف کتاب به‌خوبی دریافت. گستردگی موضوع از يك سو و نارسایی و ابهام و دشواری نوشته‌های منابع از سویی دیگر باعث شده است که کار مؤلف نه تنها در این زمینه، بلکه در مورد تعبیر ظاهری ابیات نیز نارسا و گاه مغلوط و اشتباه از آب درآید و در هیچ يك از این دو مورد کاملاً موفق نباشد. ما این نارساییها و نادرستیها را نمونه‌وار در دو بخش تفسیر ظاهری و تفسیر عرفانی باز می‌نماییم. سعی شده است که موضوع به‌اختصار برگزار شود و از آوردن موارد متعدد صرف نظر شود.

همچنین «دنیای مثالی» به‌جای «عالم مثالی» (ص ۲۹۱) یا استعمال لفظ «واقعیت» به‌جای «حقیقت» (ص ۳۳۳). بعضی از تاریخها نیز اشتباه ذکر شده که معلوم نیست از مؤلف است یا مترجم یا حروفچین. تاریخ فوت محیی‌الدین ۶۳۸ است نه ۶۶۶ (ص ۲۱۲) و سال فوت نجم‌الدین دایه نیز ۶۵۴ است نه ۶۴۵ (ص ۳۹۰). اهتمام مترجم در یافتن منابع و مآخذ مؤلف نیز قابل تقدیر است. وی همواره سعی داشته است که برای یافتن اصل عبارات و اشعار فارسی از نسخه‌های چاپی موقت استفاده کند، ولی نمی‌دانم چرا در نقل قول از مقالات شمس از تصحیح محمد علی موحد (چاپ دانشگاه صنعتی شریف) استفاده نکرده است (مثلاً در صفحه ۹۸) و به خطاهای آشکار چاپ عمادت‌در-داده است. مطالبی هم در صفحه ۵۸ به‌عنوان مجلسی از مجالس معارف بهاء‌الدین نقل شده که در نسخه چاپی معارف نیست، بلکه اصلاً این عبارات از سوانح غزالی است و مترجم در اینجا می‌توانست با تحقیق بیشتر اشتباه یا قصور مؤلف را جبران کند. این اشکالات و غلطهای چاپی و حروفچینی نامناسب و فقدان فهرست مطالب همه در برابر استحکام تحقیقات تاریخی و اجتماعی مؤلف و کمالات مترجم قابل اغماض است.

باز هم در جستجوی حافظ

ماشاءالله آجودانی

در جستجوی حافظ. مؤلف رحیم ذوالنور، چاپ اول، ۱۳۶۲، زوار، ۲ جلد، ۹۲۱ صفحه.

در جستجوی حافظ کتابی است در «توضیح، تفسیر و تأویل غزلیات، قصاید، مثنویات، قطعات و رباعیات» حافظ که در آن شعرهای شاعر «از بای بسم الله تا ای تمت طبق توالی ابیات متن حافظ قزوینی- غنی، در ضمن مقابله با حافظ خانلری- معلم‌وار- توضیح، تفسیر و تأویل شده است» (ص ۱۱ مقدمه). کتاب